

باز نویسی و نقد  
المعجم فی معاییر  
اشعار العجم

عروض و قافیه و بدیع به زبان ساده

دکتر بهروز ثروتیان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه	: ثروتیان، بهروز، ۱۳۱۶ - ۱۳۹۱.
عنوان قراردادی	: المعجم فی معایر اشعار العجم
عنوان و نام پدیدآور	: بازنویسی و نقد المعجم فی معایر اشعار العجم ( عروض و قافیه و بدیع به زبان ساده ) // بهروز ثروتیان.
مشخصات نشر	: تهران: انتشارات تمثال، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۳۲۸ص.
شابک	: 978-622-99042-4-4
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: شمس قیس، محمد بن قیس، قرن ۷ ق. المعجم فی معایر اشعار العجم — اقتباسها
موضوع	: عروض فارسی
موضوع	: Persian language -- Versification
موضوع	: فارسی -- فن شعر
موضوع	: *Persian language -- Poetics
شناسه افزوده	: شمس قیس، محمد بن قیس، قرن ۷ ق. المعجم فی معایر اشعار العجم
رده بندی کنگره	: ۲۵۵۹PIR
رده بندی دیویی	: ۸۱۴۱/۰
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۸۱۰۵۲۱

---

# بازنویسی و نقد

---

المعجم فی معايير اشعار العجم  
(عروض و قافیه و بدیع به زبان ساده)

دکتر بهروز ثروتیان



نشر تمثال

---

تهران - ۱۳۹۸



نشر تمثال

---

**بازنویسی و نقد**

المعجم فی معاییر اشعار المعجم  
(عروض و قافیه و بدیع به زبان ساده)

**دکتر بهروز ثروتیان**

---

ویراستار: علیرضا قوجه‌زاده

حروفچینی: آیشن کامپیوتر

صفحه‌آرا: مهشاد میرزا علیلو

طراح جلد: یاسمن ثروتیان

شماره انتشار: ۱۷

چاپ اول: ۱۳۹۸

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

بها: ۶۰۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۰۲۲-۴-۴

---

انتشارات و توزیع:

خیابان آزادی، جمال‌زاده جنوبی، شماره ۱۶۴، طبقه ۲، واحد ۴

تلفن: ۶۶۹۲۲۹۵۵

---

[temsal.nashr@gmail.com](mailto:temsal.nashr@gmail.com)

همه حقوق محفوظ است. هرگونه نسخه‌برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (بجز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، اقتباس در گیومه در مستندسازی و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

### فهرست مطالب

۴۶.....	۶) چند اصطلاح دیگر.....	۱۱.....	یاد و خاطره‌ای از یک مقاله.....
۴۶.....	• دو جدول.....	۲۱.....	پیشگفتار.....
۵۰.....	۷) بحور شعر عرب.....	۳۱.....	• دیباچه کتاب المعجم.....
۵۲.....	۸) بحور شعر فارسی.....		بخش نخست: در فن عروض
۵۵.....	۹) تقطیع (فروگشادن).....	۳۵.....	۱) عروض و بیت.....
۵۵.....	۹-۱) آشنایی با شیوه تقطیع.....	۳۵.....	۱-۱) عروض.....
۵۶.....	۱۰) حروفی که در تقطیع حذف می‌شود.....	۳۶.....	۱-۲) بیت و مصراع.....
۵۶.....	۱۰-۱) و.....	۳۶.....	۱-۳) اجزای بیت.....
۵۷.....	۱۰-۲) ه، ه، ه.....	۳۷.....	۲) ارکان عروضی.....
۵۷.....	۱۰-۳) ن.....	۳۸.....	۳) ترکیب ارکان عروضی.....
۵۸.....	۱۰-۴) ت.....	۳۹.....	۴) زحاف.....
۵۹.....	۱۰-۵) ب، د [و پ].....	۳۹.....	۵) ازاحیف اصول هفت‌گانه.....
۶۰.....	۱۱) وزن شعر فارسی - دایره مؤتلفه.....	۳۹.....	۵-۱) مفاعیلن.....
۶۰.....	۱۱-۱) بحر هزج.....	۴۱.....	۵-۲) فاعلاتن.....
۶۴.....	۱۱-۱-۱) رباعی (ترانه).....	۴۲.....	۵-۳) ازاحیف فاع لاتن.....
۶۹.....	۱۱-۱-۲) تحقیق وزن ترانه‌ها.....	۴۳.....	۵-۴) ازاحیف مستفعِلن.....
۷۰.....	۱۱-۲) بحر رجز.....	۴۴.....	۵-۴-۱) ازاحیف مس تفع لن.....
۷۲.....	۱۱-۳) بحر رمل.....	۴۴.....	۵-۵) ازاحیف مفعولات.....
۷۳.....	۱۲) دایره مختلفه.....	۴۵.....	۵-۶) ازاحیف فعولن.....
۷۳.....	۱۲-۱) بحر منسرح.....	۴۵.....	۵-۷) چکیده مطالب بند ۶.....

- ۱۵۱ (۳-۴) اقسام قافیۀ مُردف ..... ۷۶ (۱۲-۲) بحر مضارع .....
- ۱۵۱ (۳-۴-۱) قافیۀ مُردف به حرف ردف .. ۸۰ (۱۲-۳) بحر مقتضَب .....
- ۱۵۳ (۳-۴-۲) حروف قید ..... ۸۱ (۱۲-۴) بحر مُجثَّث .....
- ۱۵۵ (۳-۴-۳) مُردَف به کلمۀ ردیف .. ۸۳ (۱۳) دایرۀ منتزعه یا مجتلبه .....
- ۱۵۶ (۳-۵) حرف دخیل و الف تأسیس .. ۸۳ (۱۳-۱) بحر سریع .....
- ۱۵۷ (۳-۶) حرف وصل ..... ۸۵ (۱۳-۲) بحر غریب یا جدید .....
- ۱۵۹ (۳-۷) خروج و مزید و نایر .. ۸۵ (۱۳-۳) بحر قریب .....
- ۱۵۹ (۴) حرکات قافیۀ و نام آنها ..... ۸۶ (۱۳-۴) بحر خفیف .....
- ۱۶۰ (۴-۱) رسّ ..... ۸۸ (۱۳-۵) بحر مُشاکل یا اخیر .....
- ۱۶۰ (۴-۲) اشباع ..... ۹۰ (۱۳-۵-۱) وزن فهلویات .....
- ۱۶۰ (۴-۳) حذو ..... ۹۳ (۱۴) دایرۀ چهارم متفقه .....
- ۱۶۰ (۴-۴) توجیه ..... ۹۳ (۱۴-۱) بحر متقارب .....
- ۱۶۰ (۴-۵) مَجری ..... ۹۶ (۱۴-۲) بحر متدارک .....
- ۱۶۱ (۳-۶) نفاذ ..... ۹۸ • جدولها .....
- ۱۶۱ (۵) حدود لازم قافیۀ ..... یادداشت‌های مربوط به اشکالات عروض
- ۱۶۱ (۵-۱) در انواع قافیۀها ..... المعجم ..... ۱۰۲
- ۱۶۵ (۶) عیب‌های قافیۀ و کلام منظوم ..... بخش دوم: در علم قافیۀ و نقد شعر
- ۱۶۵ (۶-۱) اقواء ..... ۲) در معنی شعر و قافیۀ و حدود و حقیقت
- ۱۶۶ (۶-۲) اِکفاء ..... آن ..... ۱۲۱
- ۱۶۶ (۶-۳) سناد ..... ۲-۱) نخستین شعر تازی و فارسی .. ۱۲۲
- ۱۶۶ (۶-۴) اِیطاء ..... ۲-۲) گونه‌های شعر ..... ۱۲۴
- ۱۶۸ (۶-۵) مناقضه و تناقض ..... ۲-۳) قافیۀ ..... ۱۲۵
- ۱۶۸ (۶-۶) تضمین ..... ۳) حروف قافیۀ و نام آنها ..... ۱۲۷
- ۱۷۰ (۶-۷) تخلیع ..... ۳-۱) حرف رویّ ..... ۱۲۷
- ۱۷۱ (۶-۸) بازگشت از راه راست ..... ۳-۲) حروف افزوده بر حرف رویّ ... ۱۲۸
- ۱۷۱ (۶-۸-۱) نوع اوّل ..... • نقد و نظر ..... ۱۴۴
- ۱۷۴ (۶-۸-۲) نوع دوم ..... ۳-۳) حرف ردف ..... ۱۵۰

- ۲۰۰..... تلمیح (۳-۲۱) ۱۷۵..... نوع سوم (۶-۸-۳)
- ۲۰۱..... بلاغت (۳-۲۲) ۱۷۷..... نوع چهارم (۶-۸-۴)
- ایجاز..... ۲۰۱..... بخش سوم: بدیع در زیبایی‌ها و صنعت‌های  
شعری
- مساوات..... ۲۰۱..... (۳) در ذکر محاسن شعر و بخشی از صنایع
- بسط..... ۲۰۱..... پسندیده..... ۱۸۳.....
- ۲۰۲..... اعتراض یا حشو (۳-۲۳) ۱۸۳..... تَفویف..... (۳-۱)
- ۲۰۲..... حشو ملیح (۳-۲۳-۱) ۱۸۵..... ترصیع..... (۳-۲)
- ۲۰۲..... حشو قبیح (۳-۲۳-۲) ۱۸۵..... موازنه..... (۳-۳)
- ۲۰۳..... حشو متوسط (۳-۲۳-۳) ۱۸۵..... تجنیس..... (۳-۴)
- ۲۰۳..... التفات (۳-۲۴) ۱۸۶..... (۳-۴)
- ۲۰۳..... تدارک (۳-۲۵) ۱۸۸..... (۳-۵) مطابقه یا طباق و تضاد.....
- ۲۰۴..... تقابل / مطابقه..... (۳-۲۶) ۱۸۹..... (۳-۶) تشبیه یا مانند کردن.....
- ۲۰۴..... مراعات النّظیر..... ۱۹۲..... جمع و تفریق..... • (۳-۷) ایهام..... ۱۹۲.....
- ۲۰۵..... سؤال و جواب..... (۳-۲۷) اعنات..... ۱۹۳..... (۳-۸) ایفال.....
- ۲۰۵..... (۳-۲۷) ۱۹۳..... (۳-۹) الفا.....
- ۲۰۶..... تنسیق صفات..... (۳-۲۸) ۱۹۳..... (۳-۱۰) تکمیل.....
- ۲۰۶..... سیاقه الاعداد..... (۳-۲۹) ۱۹۴..... (۳-۱۱) اغراق.....
- ۲۰۷..... تسمیط / مسمّط..... (۳-۳۰) ۱۹۴..... (۳-۱۲) استعارت.....
- ۲۰۷..... توشیح..... (۳-۳۱) ۱۹۶..... (۳-۱۳) تمثیل.....
- ۲۰۸..... ترجیع..... (۳-۳۲) ۱۹۷..... (۳-۱۴) إرداف.....
- ۲۰۸..... حسن مطلع / احسن مقطع / لطف (۳-۳۳) ۱۹۸..... (۳-۱۵) تبیین و تفسیر.....
- ۲۰۹..... تخلّص / ادب طلب..... (۳-۳۴) ۱۹۸..... (۳-۱۶) تقسیم.....
- ۲۱۱..... اصطلاحات و گونه‌های شعر.. ۱۹۸..... (۳-۱۷) تَوسیم.....
- نسیب و تشبیب..... ۲۱۲..... (۳-۱۸) تسهیم یا الهمام..... ۱۹۹.....
- غزل..... ۲۱۲..... (۳-۱۹) استطراد..... ۱۹۹.....
- رباعی / دوبیتی..... ۲۱۳..... (۳-۲۰) تفریع..... ۲۰۰.....
- مزدوج / مثنوی..... ۲۱۴.....



- بخش چهارم: نقد و نظر در باب بدیع و بیان
- ۲۳۵ (۴) نقد و نظر در باب بدیع ..... ۲۱۴
- ۲۳۹ (۴-۱) رقطاع ..... ۲۱۶
- ۲۳۹ (۴-۲) خیفاء ..... ۲۱۶
- ۲۴۰ (۴-۳) توشیح ..... ۲۱۷
- ۲۴۳ (۵) مقدمه علم بدیع ..... ۲۱۷
- ۲۴۳ (۵-۱) زبان و ادبیات ..... ۲۱۸
- ۲۴۳ (۵-۱-۱) زبان ..... ۲۱۸
- ۲۴۳ (۵-۱-۲) ادبیات ..... ۲۱۹
- ۲۴۶ (۶) فنون ادبی و موضوع آن ..... ۳-۳۵ خاتمه کتاب در شرط شاعری و سخنوری ..... ۲۱۹
- ۲۴۶ (۶-۱) معانی یا علم معانی ..... ۲۲۰
- ۲۴۷ (۶-۲) علم بیان ..... ۲۲۰
- ۲۴۷ (۶-۳) فن عروض ..... ۲۲۰
- ۲۴۸ (۶-۴) فن قافیه ..... ۲۲۱
- ۲۴۸ (۶-۵) فن بدیع ..... ۲۲۱
- ۲۴۹ (۶-۶) کتابهای بدیع ..... ۲۲۲
- ۲۵۰ (۷) ابداع / سلامة الاختراع ..... ۲۲۲
- ۲۵۲ (۸) ارساد / اسهام / تسهیم ..... ۲۲۳
- ۲۵۳ (۹) استعاره ..... ۲۲۶
- ۲۵۵ (۹-۱) ارکان (پایه‌های) استعاره ..... ۲۲۷
- ۲۵۶ (۹-۲) انواع استعاره ..... ۳-۳۶ سخن دیگران بر خویشتن
- ۲۵۹ (۱۰) اعتراض / حشو (جمله معترضه) ..... ۲۲۹
- ۲۶۱ (۱۱) اغراق / غلو / مبالغه ..... ۲۲۹
- ۲۶۴ (۱۲) اقتباس ..... ۳-۳۶-۱ انتحال
- ۲۶۴ (۱۲-۱) استقبال ..... ۳-۳۶-۲ سلخ
- ۲۶۶ (۱۲-۲) ارسال المثل / ارسال المثلین ..... ۳-۳۶-۳ الامام
- ۲۶۷ (۱۲-۳) الامام ..... ۳-۳۶-۴ نقل

- ۲۹۲..... (۱۵-۱) ایهام در کلام
- ۲۹۳..... (۱۵-۲) ایهام تناسب/ ایهام تضاد
- ۲۹۴..... (۱۵-۳) استخدام
- ۲۹۵..... (۱۵-۴) جناس
- ۲۹۶..... (۱۵-۴-۱) جناس مرکب
- ۲۹۶..... (۱۶) براعت استهلال
- ۲۹۹..... (۱۷) تسجیع/سجع/ترصیع (هماهنگی کلمات) ..
- (۱۷-۱) نقش سجع در آثار منثور
- ۳۰۰..... فارسی
- ۳۰۶..... (۱۷-۲) ترصیع
- ۳۰۹..... نمایه‌ها
- ۳۱۱..... نام‌ها، خاندان‌ها، قبایل
- ۳۱۸..... جای‌ها
- ۳۲۱..... کتاب‌ها
- ۳۲۵..... کتابنامه
- ۲۷۰..... (۱۲-۳-۱) انتحال/سلخ/نقل
- ۲۷۲..... (۱۲-۴) ترجمه
- ۲۷۶..... (۱۲-۵) تضمین
- ۲۷۸..... (۱۳) واژه‌آرایی
- ۲۷۹..... (۱۳-۱) اشتقاق/اقتضاب
- ۲۸۰..... (۱۳-۲) شبه اشتقاق (هم قبیله‌ها) ...
- ۲۸۱..... (۱۳-۲-۱) همانند ریشه‌ها
- ۲۸۱..... (۱۳-۲-۲) هم نوشته‌ها
- ۲۸۲..... (۱۳-۲-۳) همخوانی واژه‌ها
- ۲۸۳..... (۱۳-۲-۴) افزونی حروف و حرکات
- ۲۸۳..... (۱۳-۳) واژه‌آرایی در هماهنگی و همانندی
- ۲۸۵..... آواها در کلام
- ۲۸۶..... (۱۴) التفات
- (۱۵) ایهام یا توریه- (گمان انگیزی) / ایهام تناسب  
و تضاد/ استخدام ایهام (گمان انگیزی) ... ۲۸۹



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
یاد و خاطره‌ای از یک مقاله  
درباره  
اشکالات عروض المعجم

در عشق که وصل سخت‌یاب است شادی به خیال یا به خواب است  
(نظامی گنجه‌ای)

پس از حمد خدای بزرگ، این واقعیت گفتنی است که شادی عاشق به خیالی است که در شاخه امید می‌بیند و یا به رؤیا و خوابی است که از باغ دوست می‌چیند.  
روز بیستم اسفندماه سال ۱۳۸۵ بود که دوست فاضل ارجمند آقای علیرضا قوجه‌زاده محقق و استاد دانشگاه به دیدنم آمد، سخن از هر دری می‌رفت تا به کارهایی رسید که هر دو در پیش داریم و تعطیلات نوروز را بدان دل خوش می‌کنیم و همه می‌دانند که کارهای ما از چه رنگ و در چه فن است:

محتسب داند که حافظ عاشق است و آصف مُلک سلیمان نیز هم  
داستان در پرده می‌گوییم، ولی گفته خواهد شد به داستان نیز هم

گفتم: می‌دانید که شرح غزلهای مختم به تخلص شمس تبریزی از دیوان کبیر مولانا را تمام کرده‌ام و زیر چاپ است و اکنون مشغول نقد و شرح غزل‌هایی هستم که تخلص خاموش دارند. و اما در این سفر چند روزه، بسیار سخت است که بتوانم بیکار بنشینم، واقعاً در بیکاری، زمان، سنگینی می‌کند و عمر نمی‌گذرد، اما با خواندن و نوشتن، غم و درد ناپدید می‌شود.

ما که نظر بر سخن افکنده‌ایم مُرده‌ اویمیم و بسدو زنده‌ایم  
(نظامی گنجه‌ای)

و گفتم که در این سفر، ادامه شرح غزلیات شمس ممکن نیست و می‌خواهم دفتری در شرح ابیات چند وجهی و گمان‌انگیز حافظ بنویسم و در شهر زیبای شیراز از تربت پاک خواجه همت بخواهم که خود فرموده است:

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه که زیارت‌گه رندان جهان خواهد بود  
دوستم — که عمرش دراز باد و همیشه پیام‌آور خیر و خوبی بوده است — گفت: درباره حافظ بسیار نوشته‌اید و همان نوشته‌ها کافی است؛<sup>۱</sup> به نظر من اگر موافق باشید کتاب گرانقدر *المعجم فی معاییر اشعار العجم* نوشته شمس قیس رازی را بازنویسی کنید که سالیان دراز تدریس کرده‌اید و امروز، دانشجویان رشته‌های زبان و ادبیات فارسی و شاعران جوان، علاقه‌مند به فراگیری عروض سنتی و نیازمند آشنایی با این اثر ارجمند قرن هفتم هجری هستند و همه می‌خواهند بدانند شمس قیس چه کرده است که هر کس کتابش را می‌خواند، می‌گوید: این کتاب در حمله و کشتار مغول چگونه از دستبرد و غارت در امان مانده و به دست ما رسیده است؟ و همه می‌گویند:

چه حلوا پخته‌ای در جوش این جیش که هر کس می‌خورد می‌گوید العیش  
(خسرو و شیرین نظامی گنجه‌ای)

تا این سخن را از زبان دوستم شنیدم، گویی در انتظار عزیزی بودم و به صدای زنگ در از جای پریدم، همان لحظه برخاستم و از قفسه مخصوص صناعات ادبی، کتاب *المعجم* شمس قیس را — که جلد آن کنده شده است — با دو دفتر از دست نوشته‌هایم برداشتم و روی میز گذاشتم و گفتم: خداوندت جزای نیک دهاد که از یاد رفته‌ای را به خاطر آوردی، ان‌شاءالله همین کار را صمیمانه در این تعطیلات به پایان می‌برم «و اندر این کار دل خویش به دریا فکنم»، از شوق این کار، بی‌اختیار زبان گشادم و تا پاسی از شب رفته بی‌هیچ ملاحظه‌ای می‌گفتم که:

شاید ده بار بیشتر این کتاب را زیرورو کرده‌ام و بسیاری از مطالب آن را مخصوصاً در بخش عروض ازبر دارم. و اما این دو دفتر، یکی در حدود یکصد و هشتاد صفحه مطلب است که برای رفع نقص از بخش بدیع و بیان *المعجم* نوشته‌ام و از روی *حدائق السحر و درة نجفی* و دو سه کتاب دیگر فراهم آمده است، البته با فراهم آوردن تمریناتی در هر فصل، قصد چاپ

۱. تصحیح استدلالی است دیوان حافظ / انتشارات نگاه. ۲- نامه‌های حافظ / سبزان. ۳- سروده‌های بی‌گمان حافظ / امیرکبیر. ۴- شرح غزلیات حافظ / نگاه. ۵- ترجمه منظوم ۹۸ غزل حافظ به زبان آذری (حافظ غزل‌رینی تورکجه یازسایدی) / سبزان. ۶- سیر اندیشه‌های حافظ / آماده چاپ...

جداگانه آن را نیز داشتم، ولی اکنون تمرینات را کنار می‌گذارم و برای رفع نقص از فصل بدیع و بیان به بازنویسی کتاب *المعجم می‌افزایم*.

و اما دربارهٔ دفتر دیگر که یادداشت‌هایی است با عنوان «اشکالات عروض المعجم» در واقع شرح و بیان نقص عروض سنتی، می‌توان گفت این مقاله برای من خاطره‌ای فراموش ناشدنی دارد و بسیار علاقه‌مندم که همه بدانند خوشیها و آرزوها و امیدهای یک مرتبی جوان دانشگاه از چه مقوله‌ایست و ما از چه چیزهایی خوشدل می‌شویم و چه کارهایی ما را آزوده خاطر می‌کند: ز آن مایه که طبع‌ها سرشتند ما را ورقی دگر نوشتند (لیلی و مجنون نظامی گنجه‌ای)

تصور بفرمایید: جوانی با هزاران شوق و امید، تحصیلات دورهٔ فوق لیسانس را در تبریز به پایان برده و در همان دانشگاه به عنوان مرتبی پذیرفته شده است، اینک سه روز از هر هفته را در تبریز تدریس می‌کند و دو شب در راه است تا دو روز دیگر را در دانشگاه تهران درس بخواند و این یکی دو هفته نیست، بلکه همهٔ هفته‌های دو سه سال‌های تمام است که باید سفر کند تا دورهٔ دکتری را بگذراند؛ سفرهایی که تنگی نفس می‌آورد. خلاصه در دانشکدهٔ ادبیات تبریز به عنوان مرتبی صناعات ادبی تدریس می‌کردم و برای عروض، جدول‌ها نوشته بودم که از کنگرهٔ تحقیقات ایرانی در سال ۱۳۵۰ ش. مقاله خواستند و من مقاله‌ای دربارهٔ اشکالات عروض *المعجم* نوشتم و اشکالاتی که در حین تدریس متوجه شده بودم برخی از اوزان عروضی از دو یا چند بحر بیشتر بیرون می‌آید، مثلاً در صفحهٔ ۱۵۸ کتاب *المعجم* برای «مجتث مرتب مقصور» مثالی نوشته شده است که نمی‌تواند مجتث باشد، بلکه قابل تطبیق با «منسرح مطوی موقوف» است و یا از بحر «مضارع مقبوض مقصور» بیرون می‌آید،

[مثلاً:

دلّم به تو هست شاد	ترا ز من نیست یاد
مفاعِلن فاعلان	مفاعِلن فاعلان

با توجه به ازاحیف دو جزء مجتث (مفاعِلن فاعِلاتن از اصل مس تفع لن فاعِلاتن) به سادگی معلوم می‌شود که «فاعِلان» از ازاحیف فاعِلاتن در بحر مجتث نیامده است.

پس بیت فوق: می‌تواند منسرح مخبون مطوی موقوف باشد که مفاعِلن مخبون است از مس تفع لن و فاعِلان مطوی موقوف است از مفعولات ← یادداشت شمارهٔ ۲۴. یا در صفحهٔ ۱۷۱ بی‌تی آورده است برای مجحوف مسبغ از بحر خفیف (فاعِلاتن مفاع لن فاع):

غمزه چون تیر زلف چون قیر چشم پُر خواب زلف پُر تاب  
 نظر بر این که متحرک خواندن «راء» در کلمه تیر، و «باء» در کلمه خواب، مخالف وزن و  
 معنی بیت است تقطیع مذکور صحیح نیست ← یادداشت شماره ۲۵].

بر همین اساس، مقاله‌ای در سی و چند صفحه نوشتم و فرستادم. مقاله پذیرفته شد و  
 بنده را نیز در سال ۱۳۵۱ ش همانند دیگر داوطلبان و استادان به کنگره دعوت کردند، هرگز  
 نمی‌توانم بگویم که چه حال و هوایی داشتم!

برای نخستین بار مقاله‌ام در یک کنگره علمی پذیرفته شده بود! با خود می‌گفتم با  
 استادان بزرگواری در یک سالن می‌نشینم که در خواب هم تصوّر آن برای من محال می‌نمود:  
 علامه فقید مجتبی مینوی، علامه فقید محیط طباطبایی، استاد ایرج افشار، استاد مهدی محقق،  
 زنده‌یاد دکتر ضیاءالدین سجّادی، [دکتر] محمد دبیرسیاقی و دکتر مظاهر مصفا و دکتر شفیع  
 کدکنی و ده‌ها یگه‌سوار میدان فضل و ادب دیگر کشور؛ شاید اغراق نباشد که روزها ثانیه‌شماری  
 می‌کردم و شبها دیروقت می‌خوابیدم و هر روز، ده‌بار، یک مقاله را از حفظ برای خودم  
 می‌خواندم، مقاله در جیب بغل به پیراهن و قلبم چسبیده بود. اندیشه پذیرایی در جاهایی چون  
 هتل شاه عباسی نیز جای خود را داشت که در همه عمر - از نوزده سالگی به بعد - برای  
 نخستین بار، چند روزی مهمان و رایگان‌خوار می‌شدم و چنین چیزی برای من در حکم معجزه  
 بود که خود کار کرده و درس خوانده و متفرقه امتحان داده بودم و هزینه همه تحصیلاتم از  
 دوره‌های دیپلم به بالا به عهده خودم بوده است.

به هر جان‌کندنی بود ثانیه‌ها و دقیقه‌ها گذشت و هواپیما در فرودگاه اصفهان بر زمین  
 نشست، جمعی به استقبال آمده بودند، شاخه‌های گل بر کف دست و خوش‌آمدید بر سر زبان و  
 نگاه محبت‌آمیز در چشم‌ها، و اتوبوس‌ها در انتظار، گروهی را به هتل‌های درجه یک می‌بردند و  
 برای امثال ما در کلاس‌های درس، تخت‌خواب و رخت‌خواب انداخته بودند.

هنوز پای به کریدور دانشگاه نگذاشته بودم که دو سه جوان دانشجو پیش آمدند و  
 پرسیدند: شما فلانی هستید؟ - بلی. مقاله شما درباره اشکالات عروض المعجم است؟ - بلی.

ببخشید می‌توانیم اشکالات خودمان را با شما در میان بگذاریم؟ - چرا که نه؟  
 لطفاً بفرمایید: این شعر از کیست و وزن آن از کدام بحر است؟ به تمنای من دو سه بار آن  
 بیت را خواندند، گفتم: این که من بگویم این شعر از کیست؟ ممکن نیست، چون در کشور ما  
 میلیون‌ها بیت در کتاب‌ها آمده است که ما نمی‌توانیم بدانیم از کیست و تازه هیچ کس

نمی‌تواند به چنین سؤالی پاسخ بدهد و اما دربارهٔ وزن این بیت باید بگویم که من همهٔ ازاحیف آمده و نیامده در همهٔ بحرهای را از بردارم وزن این بیت با هیچ یک از اوزان عروضی راست نمی‌آید و نمی‌توانم تقطیع بکنم. دیدم شروع کردند به خندیدن! گفتم: موضوع چیست؟ گفتند: خواستیم فقط بدانید که ما اشکال داریم، دیگر هیچ! بحثی شیرین پیش آمد که داستانی است ولیکن من از گفتن آن صرف‌نظر می‌کنم.

فردای آن روز، کنگره آغاز شد، صبح‌ها یک جلسهٔ نخست را یکی از استادان بلندآوازه در سالن عمومی سخنرانی داشتند و وقت ایشان محدود نبود و جلسات دیگر را با نظم و ترتیب خاصی تقسیم‌بندی کرده بودند و برنامه‌ها اعلان می‌شد و بر در و دیوار نیز نوشته بودند که کدام سخنرانی در کدام کلاس است و چه کسی دربارهٔ چه موضوعی سخن می‌گوید. طبیعی است که هر کس سخنرانی مورد علاقهٔ خود را انتخاب کرده در جلسهٔ منظور نظر خود شرکت می‌کرد و آن‌گاه رسم بر آن بود که پس از پایان سخنرانی، سؤالات کتبی و شفاهی از سوی حاضران در جلسه آغاز می‌شد و سخنران واقعاً در برابر سؤالات می‌لرزید و من خود شاهد بودم که استادی از سخنرانان که دکتری ادبیات از کشوری بیگانه گرفته و در دانشگاه خود ما؛ یعنی تبریز تدریس می‌کرد، چگونه در برابر سؤالات، خود را گم کرده بود و حتی نمی‌توانست بگوید که «توین» به فتح نون درست است و یا «توین» به ضم نون؟ «خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی!».

بالاخره بعد از ظهر روز آخر کنگره نوبت قرائت مقالهٔ «اشکالات عروض المعجم» فرا رسید و در کلاسی از کلاس‌ها به ریاست سه تن از استادان، جلسه آغاز شد، مقاله را خواندم و تمام شد و سؤالات آغاز گردید، پیرمردی بلندقامت و خوش‌اندام، تمام‌قد به پا خاست و گفت: آقای دکتر اجازه بدهید من سؤالم را از پشت میکروفون مطرح بکنم! گفتند بفرمایید. نگاه کردم مردی بود باوقار و با موهای سفید، چشمانی سیاه و نافذ، اندکی پشتش خمیده که با قدمهای استوار و شمرده به سوی ما می‌آمد، هنوز آن قیافهٔ باعزم و تصمیم راسخ، پیش چشمم هست و برق کفشهای ورنی‌اش چشمانم را خیره می‌کند. با نهایت ادب کنار کشیدم و ایشان پشت بلندگو ایستادند و هیئت رئیسه به حرمت این مرد، نیم‌خیز شدند و ایشان گفتند:

بسم الله الرحمن الرحيم، من حبيب يغمایی هستم. و من در درون دل گفتم: «لا حول ولا قوة الا بالله!» از سال‌ها پیش اسم ایشان را شنیده بودم و از خوانندگان همیشه‌ای مجلهٔ یغما بودم ولیکن خود ایشان را ندیده بودم. گفت: خانمها، آقایان! به صورت من نگاه کنید، گریه



کرده‌ام و گریه‌ای سخت تلخ و شاید هم شیرین! و دو بیتی از خواجه حافظ شیرازی خواندند که هنوز هم با صدای ایشان در گوشم طنین‌انداز است و سرنوشت چنین بوده که سی سال و چند سال بعد، همان دو بیت را هم با همه ابیات خواجه به شرح بنویسم:

ما پیش خاک پای تو صد رو نهاده‌ایم      روی و ریای خلق به یک سو نهاده‌ایم  
طاق و رواق مدرسه و قال و قیل فضل      در راه جام و ساقی مهرو نهاده‌ایم

و گفت: عزیزان! هنگامی که این جوان آذربایجانی مقاله‌اش را می‌خواند من بی‌اختیار می‌گریستم و اشک به گونه‌هایم سرازیر می‌شد و این گریه من از شدت احساسات من بود و آرزو می‌کردم که ای کاش! مرحوم ملک‌الشعراى بهار زنده بود و در همین جلسه می‌بود. و من با دیدن نام کتاب *المعجم* به جلسه آمده بودم و ناخودآگاه گریستم و به خاطر آمد که یک روز با زنده‌یاد ملک‌الشعراى بهار قرار دیدار داشتم، به خانه‌اش رفتم، میزى در کنار باغچه با دو صندلی گذاشته بود و خود قدم می‌زد، تا من رسیدم احوال‌پرسی و دعوت به نشستن کرد، روی میز، کتابی گذاشته بود - خدا رحمتش کند - گفت: حبیب! این کتاب، کتاب *المعجم فی معاییر اشعار العجم* است. گفتم: دیده‌ام، گفت: دو سه روز است این کتاب مرا به خود مشغول کرده است می‌خوانم ولیکن رنج می‌برم از این که سی چهل سال بعد، با وضعی که پیش آمده است در ایران کسی پیدا نمی‌شود که بتواند این کتاب را از رویش بخواند.

مرحوم حبیب یغمایی گفت: عزیزان من! با خود می‌گفتم ای کاش ملک‌الشعراء زنده بود و می‌دید که سی چهل سال بعد، یک جوان ایرانی آذربایجانی آن کتاب را از رویش می‌خواند و به معنی‌اش اشکال و ایراد می‌گیرد.

ز درد دوست نگویم حدیث جز با دوست      که آشنا سخن آشنا نگه دارد

امروز از گفته مرحوم حبیب یغمایی سی و پنج سال می‌گذرد و هنوز شاید بیست سال نمی‌گذشت که پژوهشگر فاضل عصر ما آقای دکتر محمد روشن به این واقعه در نشریه *نشر دانش* اشاره کرده بود و موضوع آن نیز گفتنی و عبرت‌انگیز است که من وقتی تصحیح و تحقیق آثار نظامی گنجه‌ای را در پیش گرفتم و یکی دو جلد آن در انتشارات توس به چاپ رسید، خدا بیامرز سعیدی سیرجانی، مقاله‌ای مفصل و به طنز و تحقیر با آن قلم رسا علیه کارهای من نوشت.

[این مقدمه را در شیراز می‌نویسم و یادم نیست، شاید شماره ۷ سال ۷ نشریه بود] من یک ماه تمام برای پاسخ مقاله آن خدا بیامرز قلم زدم و خدا می‌داند که دیدم از اول تا آخر، همه‌اش تحریف متن و مغرضانه و نادرست است، آلا این که در بیتی یک حرف «نون» در چاپ

غلط افتاده، در غلط‌گیری از چشم دررفته بود، و ایشان همین نون را مدرک و سند گرفته و نوشته بودند: مولانا فلانی عروض هم نمی‌داند، وزن این بیت غلط است. ناگفته نگذارم که وزن بیت غلط نبود چون حرف نون در تقطیع بعد از «أ - او - ای» به حرفی حساب نمی‌شود و معلوم بود که آن خدا بی‌امرز تجاهل کرده است! خلاصه، پاسخ مقاله را شخصاً به دست گرفتم، سی‌چهل صفحه بود به مرکز نشر دانش رفتم، تا آن روز مسؤول مجله را ندیده بودم، در پای آسانسور با ایشان و معاون ایشان روبه‌رو شدم و پس از سلام و احوال‌پرسی خودم را معرفی کردم و مقاله را به سوی ایشان گرفتم، خودش را عقب کشید و با حالتی جدی و عصبانی گفت: من این مقاله را چاپ نمی‌کنم، از هیچ کس هم فرمان نمی‌برم، این جا یک مرکز مستقل است. و جمله‌ای گفت که شأن نوشتن ندارد. احساس کردم پیش از من کسی فرمان داده این مقاله را چاپ نکنند و یا التماس کرده چاپ نکنند، خدا می‌داند! - از این پاسخ، برجای خود خشک شدم، لحظه‌ای مکث کردم، بی‌آن که حرفی بگویم و یا بتوانم سخنی بر زبان آورم از همان راهی که آمده بودم بازگشتم، در حالی که سنگینی زور و ظلم را بر دوش خود احساس می‌کردم و از شدت مظلومیت خفه می‌شدم، گفته عارفی از میاندوآب به فریادم رسید که روزی به من فرموده بود «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» و همیشه هم تجربه کرده بودم و چنین بوده است.

شرح باقی ماجرا خود کتابی است که ابوالفضل بیهقی در قتل حسنک وزیر می‌نویسد که: یکی آمد و در آن حال او را ناسزاها گفت و امروز خود در آسیابی افتاده و گرفتار عمل خود شده است. و زنده‌یاد استاد محمدحسین شهریار چه زیبا گفته است که: از نیک و بد تنها مزه در کام می‌ماند!

بیلسین‌لر کی آدام گئدر آد قالار یاخشی پیسدان آغیزدا بیر داد قالار

یعنی:

این عمر رفتنی‌ست، ولی نام ماندگار تنها نیک و بد مزه در کام ماندگار

[بند ۳۸ ترجمه سلام بر حیدر بابا / سروش]

خلاصه در شماره بعد دیدم که در صفحه آخر نشریه نوشته‌اند: آقای دکتر محمد روشن نامه‌ای نوشته و به مغرضانه بودن مقاله اشاره کرده‌اند، به جای نامه ایشان نقطه چیده و تنها به خاطر دارم که پژوهشگر شریف ما به بیتی از نظامی اشاره کرده بودند که می‌گوید: ترازو دو سر دارد، در یکی سنگ می‌گذارند و در دیگری طلا می‌نهند. و نوشته بودند که آقای سعیدی سیرجانی و هر نقدگر دیگری باید با انصاف داوری بکنند و تنها عیب‌ها را نشمرند.

ترازو را دو سر باشد نه یک سر یکی جو در حساب آرد یکی زر و آن گاه دربارهٔ دانش عروض مولانا فلانی (!) اشاره کرده بودند به موضوع مقاله «اشکالات عروض المعجم» و سخنان مرحوم حبیب یغمایی - خاکش پرنور و روانش شاد باد- که آن نیز فراموش نمی‌شود. الغرض، بازنویسی/المعجم، همان فردای دیدار با دوستم آغاز شد و تا رسیدن به شیراز، نصف بیشتر کتاب به زبان ساده و کوتاه نوشته شده بود و باقی در خانهای از خانهای محلهٔ تاجارا در شیراز نوشته آمد و اینک در حالی که در یکی از شبهای خوش این شهر خوش نسیم، مقدمهٔ کتاب را می‌نویسم، خواجه حافظ به حق گفته است:

بده ساقی می باقی که در جنت خواهی یافت کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلی را  
و در حین نوشتن از نکته‌ای بسیار عجیب حیرت زده می‌شوم و آن همانندی سرنوشت تألیف اصل کتاب با پیش‌آمد کوتاه و ساده نویسی آن است و انصاف نیست که ناگفته بمانم و بگذرم: شمس قیس در دیباجهٔ کتاب خود می‌گوید:

«در یکی از ماههای سال ۶۱۴ هجری قمری ... دوستی از جملهٔ حَمَلَةُ علم و برادری از زمرة ارباب فضل از من در شهر مرو... اقتراح تصنیفی کرد. و فن برآوردن التماس او را لازم شمردم و علی‌الفور دیباجهٔ تألیفی در علم عروض و قوافی و من نقد اشعار تازی و فارسی آغاز نهادم و ... در چند روز معدود، بیشتر فصول و ابواب آن را مرتب گردانیدم و بیشتر سواد (پیش نویسی) آن را به حد بیاض (پاک نویسی) رسانیدم. (ص ۴ دیباجه).

[چنان که گفته شد همین پیشنهاد از سوی دوستم آقای علیرضا قوجه‌زاده مطرح گردید و در مدتی کمتر از هجده روز، بازنویسی کتاب به پایان آمد.]

و شمس قیس می‌نویسد که پیش از آن که این کتاب، آمادهٔ پیشکش به سلطان گردد و به جلوه درآید سلطان محمدبن تکش به سوی عراق (ری و همدان و اراک) حرکت کرد و من در شهر ری که زادگاهم بود ماندگار شدم و بارها خواستم که آن را به کمال برسانم، حادثه‌ای پیش آمد و ناتمام ماند تا این که در حمله و هجوم تاتار، ناگزیر بخشی از اوراق آن را با چند کتاب دیگر برداشتم و به شیراز رفتم و به بارگاه اتابک سعدبن زنگی پناهنده شدم و داستان به پایان بردن کتاب در شیراز را به تفصیل در دیباجه بازگو کرده که در همین دفتر به صورتی کوتاه و مختصر نوشته شده است.

و اما دربارهٔ بازنویسی این متن باید بگویم: در مدت اقامت در تبریز و تدریس در دانشگاه تبریز، چندین بار قصد تألیف عروض المعجم به زبانی ساده را داشتم و هر بحری را با مثال‌هایی

آسان و معنی‌دار فراهم آوردم و برای هر بخشی تمرینات مفصلی با پاسخ آنها نوشتم ولیکن هر بار پیش‌آمدی خوش یا ناخوش، مرا از این کار بازداشت و بر سر کاری دیگر - و شاید بهتر و شیرین‌تر - گماشت، تا این که سرانجام، تقدیر همین را می‌خواست که همچون اصل کتاب، بازنویسی آن نیز در شهر شیراز به پایان آید و شاید همین نیز از نیک‌بختی من و خوش‌سرانجامی همین متن ساده باشد که عروض سنتی را از خطر فراموشی نگه می‌دارد.

در همین جا گفتنی است که این دفتر بازنویس ساده کتاب *المعجم فی معاییر اشعار المعجم* است، لیکن در همه مواردی که بحث از دایره فنی صناعات ادبی بیرون و یا دور از موضوع و خسته‌کننده بوده، همه حذف گردیده و به جای آن، شرح و توضیح و نقد مواردی افزوده شده است که مبهم و نیازمند شرح و یا ناقص و نادرست بوده است. لیکن بخش عروض و قافیه، برگ برگ و سطر سطر خوانده شده، ترکیبات تازی - در صورت امکان - به فارسی ساده نوشته شده و طبعاً شیوه ادبی نوشته از میان رفته است تا فهم مطلب برای مردم زمان ما قابل فهم بوده باشد، از خدا خواهیم توفیق ادب والسلام.

تاچارا / شیراز، نهم فروردین ماه ۱۳۸۶

دکتر بهروز ثروتیان



## پیشگفتار

### (۱) ضرورت

این دفتر بازنویس ساده کتاب گرانقدر *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، نوشته شمس الدین محمد پسر قیس از مردم شهر ری است که در حمله و هجوم مغول و تاتار به شیراز رفته و در آنجا به دربار اتابک سعدبن زنگی پناه برده و این اثر را به رشته تحریر کشیده است. تاریخ تألیف و شیوه کتابت و فصول مربوط آن در دیباچه مؤلف گفته شده است و سه مبحث عروض و قافیه و نقد شعر/المعجم به ترتیب تألیف شمس قیس در همین دفتر به زبانی ساده بازنویسی شده است. شمس قیس خود در معنی شعر و قافیت و حدود و حقیقت آن در صفحه ۱۹۸ کتاب خود (باب اول از قسم دوم)<sup>۱</sup> می‌نویسد:

«بدان که شعر در اصل لغت دانش است و ادراک معانی به حدس صائب و اندیشه و استدلال راست، و از روی اصطلاح سخنی است اندیشیده، مرتب معنوی، موزون متکرر متساوی، حروف آخرین آن به یکدیگر مانده.

و در توجیه این تعریف، ادامه داده می‌گوید:

و در این حدّ گفتند: سخن مرتب معنوی تا فرق باشد میان شعر و هذیان و کلام نامرتب بی‌معنی. و گفتند: موزون تا فرق باشد میان نظم و نثر مرتب معنوی.

و گفتند: متکرر تا فرق باشد میان بیتی ذومصراعین و میان نیم بیت که اقل شعر، بیتی تمام باشد و گفتند: متساوی تا فرق باشد میان بیتی تمام و میان مصارح مختلف هر یک بر وزن دیگر.

و گفتند: حروف آخرین آن به یکدیگر مانده تا فرق میان مقفی و غیر مقفی که سخن بی‌قافیت را شعر نشمرند اگرچه موزون افتد»...

۱. چاپ افست رشده، تبریز، کتابفروشی تهران، به تصحیح علامه فقیه محمدبن عبدالوهاب قزوینی و مدرس رضوی، بی‌تا.

همچنین شمس قیس در آغاز کتاب خود و در صفحه ۲۹ می‌نویسد:

«بدان که اقل شعر، مقداری باشد از کلام منظوم، که چون شاعر از نظم آن فارغ شد و بر آخر آن وقف کرد، از سرگیرد و دیگری مثل آن آغاز کند و حرف آخرین هر یک را به جنس خویش در هر بیت مکرر گرداند؛ یعنی هر یک را بر همان حرف ختم کند که دیگری را و این مقدار را بیت خوانند».

و درباره وزن دو مصراع در صفحه ۹۷ می‌نویسد:

«بدان که تقطیع شعر آن است که بیت را از هم گشایند و بر اسباب و اوتاد و فواصل قسمت کنند تا هر جزوی در وزن، برابر جزوی شود از افاعیل بحری که این بیت از آن منبعث باشد، چنان که اسباب این در مقابل اسباب آن افتد و اوتاد در مقابل اوتاد و فواصل در برابر فواصل...»  
این تعریف درباره قالب شعر سنتی از نظر وزن و قافیه است که قراردادی است نهاده شده در فرهنگ ما و این که از نظر ماهیت شعر گفته اند: «سخنی است اندیشیده و مرتب معنوی و موزون» قطعاً این تعریف بنا به توضیح شمس قیس لازم و سنجیده است ولیکن کافی نیست، چون شعر از خیال سرچشمه می‌گیرد و در جویبار احساس و عاطفه روان می‌شود، تعریف آن همانند زیبایی قابل تحدید حدود نیست ولیکن می‌توان گفت یکی از ویژگی‌های شعر آن است که بی‌گمان کلامی است خیال‌خیز و احساس‌انگیز و موزون که کلیت دارد و بی‌زمان و مکان است؛ یعنی در همه زمانها و برای همه مردم جهان با هر فلسفه و ایده و عقیده‌ای مقبول است حتی اگر پند تلخ بوده باشد:

دهان را به مسمار بردوختن      به از گفتن و گفته را سوختن  
(نظامی گنجه‌ای)

یعنی: خاموش باشی بهتر است از آن که به گفته خود پیشیمان باشی و بسوزی و یا سخن خود را به ناهل و در جای ناشایست، بیهوده بسوزانی و گوش ندهند.  
و شعر، بی‌هیچ اندیشه و تصمیمی بر دل می‌نشیند و هیچ نسبتی هم با موضوع ندارد؛ یعنی ممکن است عارفانه باشد یا عاشقانه و یا حکمی و فلسفی و اجتماعی و سیاسی و وصف طبیعت و ... الخ.

طرح این مطالب به خاطر آن است که متکرر متساوی بودن و یا موازی و مساوی بودن ابیات و کلمات، ممکن است شرط اصلی شعر نباشد<sup>۱</sup> ولیکن باید بدانیم که در فرهنگ ما و در شعر سنتی ما جزو شرایط اصلی بوده و بسیاری از شاعران به خوبی از عهده آن برآمده‌اند و اهل ادب حیرت زده می‌شود از این که هزاران هزار غزل و قطعه و رباعی و قصیده و مثنوی تحت همین شرایط سروده شده و شاعر و سخنور، نقطه‌ای از دایره وحدت موضوع بیرون نیفتاده است و بسیاری متشاعر نیز تنها وزن و قافیه را شرط شعر دانسته و شعری نگفته است، چنان که خواجه حافظ شیرازی می‌خواهد بگوید که مفسران کتاب مقدس قرآن، هرگز حقیقت را ندیده‌اند و هر کس براساس آگاهی و علم خود نظر داده است و این همه اختلاف در میان ۷۲ ملت اسلامی از همین تفاسیر به وجود آمده است و برای اثبات همین نظر، غزلی می‌سازد به مطلع زیر:

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند      گل آدم بسرشستند و به پیمانہ زدند  
و همین بیت را با حفظ وزن و قافیه چنان می‌آفریند که ۷۲ معنی دارد:  
دیدم (۳ معنی) × میخانه (۳ معنی) × آدم (۲ معنی) × پیمانہ (۴ معنی) = ۷۲<sup>۲</sup>  
و می‌خواهد بگوید:  
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه      چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

۱. چنان که سروده‌های امثال سهراب سپهری و فروغ و نیما و شاملو و ده‌ها شاعر سراینده شعر در قالب نو، بی‌گمان از درجه‌ای عالی برخوردار است، در حالی که هرگز به تساوی حرکات و سواکن یا مصراعها نیندیشیده‌اند و وزن و قافیه را به خدمت شعر گمارده‌اند و شعر را در منگنه وزن و قافیه و ترازوی دو کفه‌ای ابیات گرفتار نکرده‌اند و حتی به مسائل اجتماعی و سیاسی و مداحی و غزلسرای عاشقانه و عارفانه نپرداخته‌اند، چنان که سهراب می‌گوید:

دشت‌هایی چه فراخ  
کوه‌هایی چه بلند  
در گلستانه چه بوی علفی می‌آمد  
من در این آبادی، بی چیزی می‌گشتم  
پی خوابی شاید،  
پی نوری، ریگی، لبخند من  
پشت تبریزی‌ها  
غفلت پاکی بود که صدایم می‌زد ...

هشت کتاب/ ص ۳۴۹

نگارنده نظر کامل خود را درباره شعر معاصر و شعر آهنگین و شعر در قالب نو به تفصیل در مقدمه دو کتاب زیر شرح داده است:

۱. اندیشه و هنر در شعر نیما، نگاه، ۱۳۷۵.

۲. صدای پای آب، نقد و بررسی اشعار سهراب سپهری / نگاه، ۱۳۸۴.

۳. ر. ک: شرح غزلیات حافظ، نگاه، شرح غزل ۱۷۴، صص ۱۱۳۴-۱۱۴۴.



و غرض اصلی وی تلمیح به آیه ۷۲ از سوره احزاب است درباره «امانت»، که هر مفسری از پیش خود نظری داده و ای بسا بسیاری نیز درست و یا برخی نادرست است:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ...﴾ - ۷۲ / احزاب ۳۳. یعنی: «ما امانت

را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سر، باز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان آن را برداشت، راستی او ستمگری نادان بود.»

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار به نام من دیوانه زدند  
این بحث در خور کتابی است که بگویند اغلب قافیه و وزن موضوع آفریده، و شعر در قالب سنتی سرودن، بسیار آسانتر از شعر در قالب نو سرودن و حتی شعر آهنگین و سپید گفتن بوده است.

در هر حال، ردّ و یا اثبات نظر شمس قیس هیچ گرهی را باز نمی‌کند و آنچه ضرورت دارد فراگیری عروض و قافیه شعر سنتی است تا بتوانیم هر آنچه را که به نام نظم و شعر، آسمان هنر مکتوب ما را فرا گرفته و یا باغ و کشتزار ادب ما را آراسته است باز شناسیم. همچنان که برشمردن عیوب خطّ زیبا و کوتاه و سه طبقه فارسی، بر نابود کردن آن حکم نمی‌دهد چون هزار و پانصد سال است از حمله تازیان به ایران تا امروز، نظم و نثر فارسی با این خطّ نوشته شده است.

نیاز به دانش فنّ عروض و قافیه و حتی فنون بیان و بدیع پیش از آن هر دو، مطالعه و تحقیق صناعات ادبی را ضروری می‌نماید و به خواست زمان و با توجه به گرفتاریهای مردم و مخصوصاً دانشجویان و شاعران جوان، تألیف عروض و قافیه سنتی به زبان ساده یک امر مهمّ فرهنگی است که آشنایی با متن و نوشته المعجم فی معاییر اشعار العجم و نظر عمیق و تحقیق وسیع شمس قیس رازی نیز در فهرست این مهمّ فرهنگی قرار می‌گیرد که بازنویسی آن برای علاقه‌مندان فنون عروض و قافیه یک ضرورت است.

و پیش از هر سخنی، نویسنده این متن، از این کار شرم می‌دارد که نوشته زیبا و تمام‌عیار شمس قیس - احتمال دارد - از نظرها دورتر بماند و دانشجوی رشته ادبیات، خویشان را از خواندن اصل کتاب بی‌نیاز بداند.

در دلم آید که گنه کرده‌ام	کاین ورقی چند سیه کرده‌ام
دولت اگر همدمی ساختی	بخت بسدین نیز نپرداختی

(نظامی گنجه‌ای)

برای این که خواننده این دفتر بداند چه واقعه‌ای پیش آمده است و چه ضایعه‌ای ممکن است از بازنویسی کتاب *المعجم* - و کنار گذاشتن اصل کتاب - به پیش آید، کافیسست قطعه زیر را به دقت مطالعه فرماید و با بینش و پژوهش و نقد دقیق صاحب کتاب *المعجم* آشنا گردد، آنجا که می‌فرماید در آغاز و مطلع قصیده نباید سخنی ناخوش آیند آرد و در سؤال (خواستن صله) طریق ادب رعایت نکند و ...

«... و کلمه نیست و نباشد و نماند و امثال آن ابتداء قصاید را نشاید و آنچه کمال اسمعیل اصفهانی در مطلع سوگندنامه‌ای با چندان لطایف گفته است:

امید لذت عیش از مدار چرخ مدار

اگرچه خطاب با خویشتن می‌کند، سخت ناپسندیده باشد، مواجهت ممدوح بدین مطلع که «امید لذت عیش مدار» و چون در این قصیده اجتهاد<sup>۱</sup> و استعطاق خواهد کرد، چون توان گفت؟  
که در دیار کرم نیست ز آدمی دیار

و با این همه اگر در تخلص بر وجه تدارک عذری تمهید کردی سهل تر نمودی چنان که سیدحسن غزنوی در قصیده‌ای «کرم» ردیف، که می‌گوید:

فسانه گشت به یک باره داستان کرم  
بریده شد پی حاجت ز آستان کرم  
به تخلص گفته است:

زحد ببرد نی نی هنوز سرمست است  
زجام جود و سخا طبع شادمان کرم  
و چنان که انوری گفته است:

خراب کرد به یک باره بخل کشور جود  
و در تخلص از زبان معشوق می‌گوید:

به خشم گفت که چندین به رسم بی‌ادبان  
مگسوی مرثیه جود در برابر جود  
و آنچه رضی نیشابوری گفته است:

کجاست نوبت احسان و روزگار کرم  
غبار بخل ز صحن زمین به چرخ رسید  
نه مرغ همت کس راست پر و بال سخا  
نیامد آخر یک گل ز غنچه احسان  
چه وقت می‌شکفت باز نوبهار کرم  
کجاست آخر یک ابر سیل بار کرم  
نه شاخ دولت کس راست برگ و بار کرم  
نماند آخر یک طفل از تبار کرم

و آنچه به وجه تخلص می‌گوید:  
 نغوذ بالله اگر صدر شرق خود نَبْدی  
 که خواست بود دگر در همه دیار کرم  
 مدحی ناقص است و تخلصی رکیک از بهر آن که نخست نفی فضیلتی از فضایل انسانی  
 کرد علی‌الاطلاق که گلی از گنچه احسان و طفلی از تبار کرم نماند، آنچه اثری در ممدوح باز  
 آورد و این قصور ممدوح باشد که تا در جهان کرم نماند کرم او پدید آمد<sup>۱</sup>...» (صص ۴-۳۲۳).  
 عیب دیگری که با این بازنویسی بر چهره کتاب حاضر نشسته است حذف ضروری بسیاری  
 از ابیات و شواهد تکراری و یا غیرلازم بوده است.

ابیاتی که خود گنجینه‌ایست از شعر فارسی تا قرن هفتم هجری و نام بسیاری از شاعران  
 در صدر این بیت‌ها ذکر شده است که بی‌گمان در تحقیق و تطوّر تاریخ ادبیات ما ارزش  
 بسیاری دارد. ناگفته نماند که این ابیات از بخش نقد و نظر درباره بیان و بدیع حذف گردیده و  
 گرنه در فصول مربوط به عروض و قافیه اغلب شواهد عیناً ذکر شده است، هرچند در موارد  
 بسیاری شواهد، دارای معنی منطقی و شعری نیست و ای بسا بی‌معنی به نظر می‌رسد. چنان‌که  
 در صفحه ۱۵۳ در بحر مضارع می‌نویسد:

بیت مسدّس مکفوف مظموس

بود یار بی‌وفا نخوش  
 مفاعیلُ فاعلاتُ فع<sup>۲</sup>

دل از یار بی‌وفا بکش  
 مفاعیلُ فاعلاتُ فع

مرّبع مکفوف مقصور

سیه چشم بو سعید

مرا کشت بی‌حدید

مسدّس مقبوض

جفا مکن گر توانی به جای من

همی کنم مهربانی به جای تو

۱. متن: نیامد؟

۲. یکی از دشواری‌های عروض سنتی عبارت است از نام‌های مختلف برای یک جزو، چنان‌که فع از مفاعیلن ابتر است، و از فاعلاتن مجحوف، از فاع لاتن مظموس... الخ.

## ۲) گزارش کار

بی‌گمان *المعجم فی معاییر اشعار العجم* و یا بازنویسی آن، آخرین و کاملترین تألیف دربارهٔ عروض سنتی نیست و هیچ نوشته‌ای نمی‌تواند آخرین کتاب و حرف باشد، بلکه می‌توان گفت به نوبت خود، کتابی کافی در فنون عروض و قافیه است و باید بدانیم که نوشته و کتاب هرگز نمی‌تواند تقطیع و توزین ابیات را به ما یاد بدهد، بلکه قوانین عروض و قافیه همانند اصول موسیقی نظری است و همچنان که برای نواختن هر سازی از سازهای موسیقی ساعت‌ها تمرین و ممارست عملی لازم است دربارهٔ تقطیع ابیات و اشعار نیز باید با روشی خاص تمرین کرد، چنان که اگر دانش‌آموزی چندین بار بگوید:

توانا بود هر که دانا بود      فعولن فعولن فعولن فعولن

پس از مدتی هر آن بیتی که در همین بحر و وزن قرار گیرد به خودی خود، وزن آن برای دانش‌آموز تمرین‌کننده معلوم می‌گردد و در این مورد باید گفت که برخی با یکی دوبار تکرار و تمرین، وزن عروضی ابیات را فرا می‌گیرند و برخی استعداد این فن را ندارند و زمان بیشتری می‌خواهد تا مثلاً بگوید:

تُرک از درم در آمد خندانک      آن خوب روی چابک مهمانک

و بارها پس از هر مصراع تکرار بکند:

مفعول فاعلاتن مفعولن...

و پس از فراگیری تقطیع اوزان ابیات است که عروض نظری ضرورت دارد تا دانشجو بتواند بحر و وزن و ازاحیف بیت و نامهای اجزاء و ارکان آن را بیاموزد.

ذکر این نکته لازم است که فراگیری فن قافیه در یکی دو ساعت ممکن است ولیکن آموزش عروض شاید نیازمند ده تا پانزده ساعت صرف وقت برای آموزش عملی اوزان ابیات و تقطیع آنها بوده باشد و علم بدیع و بیان، خود، دارای کشش و جذبه‌ای است که علاقه‌مندان ادبیات با نهایت علاقه و شوق به آموزش آن می‌پردازند.

در بازنویسی *عروض المعجم*، حتی‌الامکان اوزان ابیات و شواهد شعری ذکر شده و ابیات بر اساس اجزاء آن تقطیع و تقسیم شده است: رودکی گفته است:

بل ناخوریم باده که مستانیم      وز دست نیکوان می بستانیم  
مفعول فاعلاتن مفاعیلان      مفعول فاعلاتن مفعولان

بل ناخو/ مفعول - ریم باده / فاعلاتن - که مستانیم / مفاعیلان  
وز دست / مفعول - نیکوان می / فاعلاتن - بستانیم / مفعولان

(ص ۱۵۲)

و در این کار تا جایی که ممکن بوده به صفحهٔ مربوط در کتاب *المعجم* نیز اشاره شده است تا اگر یکی خواست و یا در فهم نکته‌ای نیاز داشت، بتواند به تألیف اصلی مراجعه کند. همچنین گفتنی است که در بازنویسی کتاب، نقد عروض گذشتگان و اعتراضات شمس قیس بر آنان حذف گردید که صرف عمر برای مطالعهٔ نظرهای نادرست مصلحت نبود و حتی نامهای دوایر و اجزاء و ارکان از دیدگاه دیگران نیز حذف شد.

در پایان بخش بدیع و بیان از کتاب *شمس قیس*، به خاطر نقص برخی از تعریفات و نارسا بودن تحقیقات، یک فصل با عنوان «نقد و نظر» افزوده شده است تا علاقه‌مندان به مآخذ و به مراجع دیگر نیازمند نباشند؛ و این بخش، اصولاً از سه کتاب *درهٔ نجفی* و *المعجم* و *صناعات ادبی* تألیف زنده‌یاد استاد جلال‌الدین همایی فراهم آمده و نظرها و نقدهای بازنویس متن نیز بر آن اضافه شده است، در این بخش، تمرینات بسیاری از شاعران فارسی زبان نوشته شده بود که به خاطر حجم کتاب، همهٔ شواهد و امثال مربوط حذف گردید.

برخی از عنوان‌ها و مطالب کتاب *المعجم* در تألیف اصلی نابجا افتاده بود و فهم آن برای خوانندهٔ مبتدی دشوار می‌نمود این مطالب به آن جایگاهی نقل شد که بررسی و مطالعهٔ آن آسانتر می‌نمود. برای مثال «اختلاف حرکت توجیه» به فصول بعد نقل گردید و برخی از شواهد بخش بدیع نیز غیرضروری و تکراری می‌نمود، حذف گردید.

رباعیات کتاب *المعجم فی معاییر اشعارالمعجم*، فاقد شاهد و مثال بود، برای فراگیری اوزان مربوط از رباعیات ختام نوشته آمد.

در پایان این نکته نیز گفتنی است که متن مصحح *عَلَّامَةُ فَقِيد قَزْوینی* و *شادروان مدرّس رضوی* همانند هر اثر و تألیف و تصحیح دیگری دارای اغلاط چاپی و غیرچاپی بود تا جایی که ممکن بود، همه تصحیح شد و در پاورقی صفحات نیز به غلط بودن متن اشاره گردید، برای مثال در صفحهٔ ۱۲۲ قصیده‌ای از بحر مضارع (بر وزن مفعول فاعلاتن مفعولن فع) آمده است که آن را از بحر رباعی (هزج) برشمرده‌اند و یا در صفحهٔ ۱۴۵ نوشته‌اند:

همچو دو زلفکانت

مستفعلن فعولن

حلقه شدست پشتم

مستفعلن فعولن

کاملاً روشن است که وزن شعر «مفتعلن فعولن» مربع مخبون مطوی مکشوف است و توضیح مفصل آن نیز در حاشیه همان صفحه، همه نادرست و خطاست.

شرح اغلاط کتاب در این مقدمه فایده‌ای ندارد و همین اشاره کافیست.

در پایان فصل مربوط به عروض، سه جدول خلاصه با مقاله اشکالات عروض المعجم افزوده شده است که امیدمدم مقبول طبع علاقه‌مندان فن عروض و صاحب‌نظران شعر سنتی زبان و ادبیات فارسی بوده باشد.

کلید گنج سعادت قبول اهل دل است مباد کس که در این نکته شک و ریب کند

دهم اردیبهشت ماه ۱۳۸۶

دکتر بهروز ثروتیان